

نگرشی نو بر روش اجتهادی فهم و تفسیر قرآن

پروین نبیان*

چکیده

در این مقاله دو مکتب مهم تفسیری روایی و اجتهادی و دلایل آنها نقد و بررسی شده و نهایتاً دربارهٔ مکتب تفسیری که می‌تواند تبیین جدیدی از روش اجتهادی در نظر گرفته شود و مورد تأیید آیات و روایات نیز باشد، سخن گفته شده است که براساس آن معلوم می‌شود امر تفسیر و تبیین قرآن وظیفه‌ای الهی است که بر دوش مفسرین حقیقی قرآن (انسان کامل)، در درجه اول پیامبر اکرم و حضرات معصومین(ع) و در درجات بعدی علمای ربانی و فقهای واجد شرایط د زمان گذاشته شده هستند، که بدون اتصال به ایشان و استفاده از محضرشان و سؤال کردن و به محک زدن فهم خود نزد ایشان (و نه تنها استفاده از روایات شان)، منظور نظر حق تعالی در آیات قرآن کریم به نحو یقین آور شناخته نشود به طوری که در صورت عدم شناخت و استفاده از محضر این انسان های کامل، گاهی بین برداشت های مختلف از قرآن به دلیل بشری شدن فهم نمی‌توان رجحانی قایل شد و چه بسا در بسیاری از موارد موجبات سرگشتگی و گمراهی در فهم از آیات فراهم شود.

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی

کلیدواژه‌ها: تفسیر، تدبر، روش اجتهادی، روش روایی، عالم ربانی، قرآن، انسان کامل.

مقدمه

بدون شک مهمترین عامل هدایت و سیر در مسیر کمال انسانی فهم و معرفت به حقایق عظیم قرآن است. تفسیر قرآن و بیان و روشن کردن معانی قرآنی توسط اهلش برای مردم یکی از مهمترین علل فهم و ادراک عظمت‌های قرآنی است؛ چرا که فهم و درک معانی بسیاری از آیات قرآنی برای انسان‌های عادی بدون دانستن تفسیر و تبیین آن محال است و تأثیر این آیات عظیم را در شخصیت آنان کم می‌کند. دقیقاً به همین علت است که حق تعالی یکی از مهمترین وظایف رسول گرامی‌اش را تبیین حقایق قرآنی معرفی می‌کند:

«وَ أَنْزَلْنَا إِلَيْكَ الذِّكْرَ لِتُبَيِّنَ لِلنَّاسِ مَا نُزِّلَ إِلَيْهِمْ وَلَعَلَّهُمْ يَتَفَكَّرُونَ» (نحل: ۴۴)

در آیات دیگری نیز خداوند متعال، تعلیم کتاب و حکمت را علاوه بر تلاوت آیات از وظایف آن حضرت به شمار آورده است مانند:

«لَقَدْ مَنَّ اللَّهُ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ إِذْ بَعَثَ فِيهِمْ رَسُولًا مِنْ أَنْفُسِهِمْ يَتْلُوا عَلَيْهِمْ آيَاتِهِ وَ يُزَكِّيهِمْ وَ يُعَلِّمُهُمُ الْكِتَابَ وَ الْحِكْمَةَ وَ إِنْ كَانُوا مِنْ قَبْلُ لَفِي ضَلَالٍ مُبِينٍ» (آل عمران: ۱۶۴)

روشن است که تعلیم کتاب علاوه بر تعلیم قرائت، تعلیم معانی و معارف آن است و تعیین وظیفه تعلیم حکمت در کنار تعلیم کتاب در آیه شریفه، مؤید آن است.

از طرف دیگر تدبیر و تفکر در آیات کریمه قرآن نیز نقش تعیین کننده‌ای در فهم معنا و مصادیق و مدلولات آیات دارد و می‌تواند علم مسموع برگرفته از آیات را به علم مطبوع (علم درونی) تبدیل کند. حضرت علی(ع) می‌فرمایند:

«العلم علمان: مطبوع و مسموع و لا ینفع المسموع إذا لم یکن المطبوع» (سیدرضی، ۱۳۶۸، حکمت ۳۳۱: ۴۷۵)

اما اولاً: تفسیر آیات چگونه باید صورت گیرد تا به ادراک مراد حق تعالی نزدیک شویم و چه کسانی می‌توانند این مهم را برعهده بگیرند؟ ثانیاً: دیگران چگونه با تفکر و تدبیر در آیات تفسیر شده، می‌توانند به فهم درست نزدیک شوند؟ این مقاله در جستجوی آن است که با تکیه بر مهمترین رکن تشیع یعنی ولایت پاسخ صحیحی به پرسش‌های فوق دهد تا به یاری حق، زمینه درک حقایق در باب روش فهم و تفسیر قرآن فراهم کند.

مفسر حقیقی قرآن

تردید نیست که رسول خدا(ص) اولین مفسر قرآن کریم بود که در عصر رسالت آیات قرآن را تفسیر و تبیین کرده است، از آنجا که آن حضرت مقام عصمت داشته‌اند و علم ایشان از سرچشمه زلال وحی جاری شده است، تفسیر و تبیین ایشان از آیات همان معنایی است که حق تعالی اراده کرده است و اعتبارش قطعی و غیر قابل نقد است.

به عبارت دیگر پیامبر اکرم(ص) به عنوان بالاترین تعین انسان کامل، علاوه بر مقام ولایت تکوینی صاحب مقام ولایت تشریحی می‌باشد. (همدانی، ۱۳۸۷، ج ۲: ۵۹۶-۶۰۴). چراکه انسان کامل، نایب‌الحق در زمین (ابن عربی، ۱۳۹۲، سفر خامس: ۴۵۸) و آینه جامع صفات الهی است. (کاشانی، ۱۳۲۱: ۱۱). بنابراین آینه و مظهر علم الهی نیز هست. فیض و مدد (تکوینی و تشریحی) حق با پیامبر به عالم می‌رسد و او اسرار الهی و معارف حقیقی، ظاهر و اتصال اول به آخر حاصل و مراتب عوالم باطن و ظاهر کامل می‌شود. (ابن عربی، ۱۳۶۵، فص آدمی: ۵۰). تنها اوست که شایسته مقام خلافت الهی (هم در عالم تکوین و هم در عالم تشریح) است. (ابن عربی، ۱۳۶۵: ۵۵). بنابراین مصدر و منبع علوم و معارف الهی است. (عفیفی، ۱۳۶۵ق: ۳۲۰). چنانکه پیامبر اکرم(ص) می‌فرماید:

«أوتيتُ جوامعُ الكلم» (أملی، ۱۳۴۷ش: ۲۹۴)

بسیاری از احادیث معصومین (ع) نیز بر ولایت تشریحی ایشان دلالت می‌کند، چنانکه حضرت رضا(ع) می‌فرماید: ...خدای متعال امر دینش را به پیامبر خود واگذاشت و فرمود:

«ما اتیکم الرسولُ فخذوهُ و ما نهیکم عنه فأنهوا» (حشر: ۷)

«آنچه این رسول برای شما آورد بگیرید و از آنچه شما را بازداشت باز ایستید...» (شیخ صدوق، ج ۲: ۲۰۱) آنچه پیامبر اکرم(ص) به عنوان انسان کامل از شرع و قرآن تبیین و تفسیر می‌کند بدون تردید همان مراد و منظور نظر حق تعالی می‌باشد.

مقام عصمت پیامبر هم ایجاب می‌کند که ایشان به وظیفه تبیین معانی قرآن به تمام و کمال عمل کرده باشد، اما از آنجا که معانی قرآن دارای مراتب مختلف است و قرآن کریم علاوه بر معانی ظاهری، معانی باطنی نیز دارد، به طوری که حتی معانی باطنی نیز محدود به حدی نیست و از طرف دیگر همه اصحاب، توان و استعداد تلقی و فهم همه مراتب معانی قرآن کریم را نداشته اند، لذا پیامبر اصلاً چنین وظیفه‌ای نداشتند که معانی قرآن را با همه مراتب و لایه‌های خود به همه اصحاب برسانند.

از فضیل بن یسار روایت شده است که از ابا جعفر(ع) درباره معنای این روایت سؤال می‌کند:

«ما من القرآن آیه الا ولها ظهرو بطن؟»

پس ایشان می‌فرمایند: ظاهر قرآن تنزیل آن است و باطن آن تأویل آن است (مجلسی، ۱۴۰۳، ج ۹۲: ۹۷، حدیث ۶۴). و فرمایش دیگری از امام صادق (ع) روایت شده که می‌فرمایند:

«کتاب الله عزوجل علی اربعه اشیاء: علی العبارة و الاشارة و اللطائف و الحقایق فالعبارة للعوام و الاشارة للخواص و اللطائف

للاولیاء و الحقایق للانبیاء» (فیض کاشانی، بی تا، ج ۱: ۲۹)

کتاب خدای عزوجل دارای چهار مرتبه است: عبارت، اشارت، لطیف، و حقایق عبارت آن از آن عوام، اشارت آن از آن خواص، لطایف آن از آن اولیا، و حقایق آن از آن انبیا است.

توجه به این نکته ضروری است که هیچ‌کس نمی‌تواند بیش از درجه فهم و اندازه درک خود به قرآن دست یابد، همچنان که منکرین و معاندین قرآن گوششان حتی از شنیدن ظواهر قرآن کر شده است، عده‌ای نیز علی‌رغم شنوایی نسبت به الفاظ قرآن و درک معانی ظاهری آن، گوششان از شنیدن حقایق و بواطن قرآن کر است. (همان: ۲۴۴). هم چنانکه قرآن کریم می‌فرماید:

«إِنَّهُمْ عَنِ السَّمْعِ لَمْعَزُولُونَ» (شعرا: ۲۱۲)

حضرت علی (ع) در این خصوص می‌فرماید:

«همانا خداوند کلامش را سه قسمت کرده است: قسمی از آن را عالم و جاهل می‌شناسند و می‌فهمند و قسمی از آن را جز کسی که ذهنش باصفا و حسش لطیف و تشخیص صحیح است، کسانی که خدا سینه‌شان را برای اسلام گشوده است، نمی‌فهمد و قسمی از آن را جز خدا و فرشتگان و راسخان در علم نمی‌دانند.» (حرّاعلمی، ۱۳۶۷، ج ۱۸: ۱۴۳، حدیث ۴۴). پس مسلّم است که پیامبر (ص) تمامی حقایق قرآنی را نه به همه اصحاب اما به فرد یا افرادی (هرچند بسیار اندک) تبیین فرموده‌اند تا با رحلت رسول خدا (ص) معارف قرآن از بین نرود و روی زمین از حجت خالی نباشد.

علی (ع) و ائمه اطهار (ع) و دانستن همه قرآن

روایات بسیاری دلالت دارد بر اینکه چنین فردی امیرالمومنین حضرت علی (ع) بوده که از کودکی نزد پیامبر (ص) تعلیم و تربیت یافته و مصاحب و ملازم آن حضرت بوده است. (کلینی، ۱۴۱۳، ج ۱: ۱۱۶).

حال با توجه به اینکه بیشتر مردم زمان حضرت علی (ع) صلاحیت حمل و پذیرش علوم آن حضرت را نداشته‌اند، روشن است که آن حضرت هم نتوانسته‌اند بسیاری از حقایق قرآنی را به همه مردم زمان خود تعلیم دهند، اما از آنجا که اراده خداوند بر این تعلق گرفته است که حجت‌هایش از بین نرود، همواره افرادی که شمارشان اندک ولی مقامشان نزد خداوند بسیار بزرگ است (انسان کامل)، بوده و هست که به سبب آنها خداوند حجت‌ها و دلایل روشن خود را حفظ می‌کند. علی (ع) این حقیقت را در فرمایش خود به کمیل بن زیاد بیان می‌کند:

«... ای کمیل آگاه باش که در اینجا (اشاره به سینه خود می‌کنند) علم فراوانی است. ای کاش فراگیرندگانی برای آن می‌یافتیم. این چنین علم با مرگ حاملان آن می‌میرد اما برای اینکه حجت‌ها و دلایل روشن خدا از بین نرود، زمین از کسی که حجت خدا را به پا دارد خالی نمی‌ماند، خواه آشکار و مشهور باشد یا ترسان و پنهان. اما تعداد آنان چه اندازه و کجایند؟ آنان به خدا در تعداد، بس اندک اند و در قدر و منزلت بسیار و ارجمندند...» (سید رضی، ۱۳۶۸، حکمت ۱۳۹: ۱۱۵۴ -

۱۱۵۸).

پس معلوم می‌شود در زمان حضرت علی (ع) و پس از ایشان همواره کسانی بوده‌اند که ظرفیت دریافت و تلقی همه معانی و معارف قرآن را داشته‌اند که با توجه به روایات متعدد، آنان در درجه اول امامان بعد از

علی(ع) بوده که هر امامی معارف قرآن را به امام بعد از خود سپرده است. (مجلسی، ۱۴۰۳، ج ۲۶: ۶۵، حدیث ۱۴۷).

اما متأسفانه روایات تفسیری پیامبر(ص) و علی(ع) و امامان بعد از ایشان که به دست ما رسیده است نسبت به معانی بسیار والای قرآن کریم بسیار اندک است و تردیدی نیست که از بخش عظیمی از معارف قرآن کریم دست ما کوتاه است و روایات موجود به هیچ وجه برای دست یافتن به آن کافی نیست، به خصوص که بسیاری از روایات موجود سند معتبر و مورد اطمینانی ندارد و این یکی از آثار تأسف بار کنار گذاشتن امیرالمومنین علی(ع) از مقام منبع خود و بستن درب علم و حکمت رسول خدا(ص) به روی بشر از یک سو و جلوگیری از تدوین احادیث رسول خدا(ص) از سوی دیگر است که پس از رحلت رسول خدا(ص)، سالیان سال از طرف ظالمان و جاهلان انجام می شد. (بابایی، ۱۳۸۱، جلد اول: ۴۷).

تفسیر و تأویل قرآن کریم در زمان غیبت

در زمینه روش تفسیر قرآن مهمترین مکاتب عبارتند از:

۱. مکتب تفسیری روایی محض، ۲. مکتب تفسیری اجتهادی.

طرفداران مکتب تفسیری روایی محض معتقدند بدون کمک گرفتن از روایات هیچ تفسیری از قرآن نمی‌توان فهمید و اگر مطلبی از آن فهمیده می‌شود که در روایات بیان نشده است، اعتباری ندارد. شیخ طوسی در مقدمه تبیان می‌فرماید: «بدان که روایت ظاهر است در خبر دادن اصحاب ما به اینکه تفسیر قرآن جز با روایت صحیح از پیامبر(ص) و امامانی که سخن آنان مانند سخن پیامبر(ص) حجت است، جایز نمی‌باشد و سخن گفتن در آن با رأی جایز نمی‌باشد. (طوسی، بی تا، ج ۱: ۴).

شیخ حرعاملی در وسائل الشیعه بابی را تحت عنوان «باب عدم جواز استنباط الاحکام النظریه من ظواهر القرآن الامن بعد معرفه تفسیرها من الائمة علیهم السلام» مطرح می‌کند. (حرعاملی، ۱۳۶۷، ج ۱۸: ۱۲۹). این مکتب هم در بین اهل تسنن و هم در بین شیعه طرفدار داشته است. (بابایی، ۱۳۸۱، ج ۱: ۲۷۰). روشن است که طرفداران سنی این مکتب، تفسیر را تنها با روایت پیامبر(ص) و صحابه و تابعین روا می‌دانسته‌اند و طرفداران شیعه آن، تفسیر را با روایت پیامبر(ص) و امامان معصوم جایز می‌دانسته‌اند.

قابل ذکر است که طرفداران مکتب تفسیری روایی محض دو دسته می‌باشند: یک دسته کسانی هستند که فهم معانی قرآن را مطلقاً به معصومین(ع) اختصاص می‌دهند و معتقدند حتی ظواهر قرآن کاشف از مراد خدای متعال نیست، در نتیجه حجت و قابل اعتماد نیست. (استرآبادی، بی تا: ۱۲۸) و برای فهم حتی ظواهر قرآن باید دست به دامن معصومین(ع) شد و از طریق آنان مراد حق تعالی را دریافت. دسته دیگر کسانی

هستند که استدلال به ظواهر و نصوص قرآن را منع نمی‌کنند و دلالت آیات بر وعد و وعید و زجر و تهدید و ترغیب مصادیقش را آشکار می‌دانند و مراد از جواز تدبیر در آیات را هم در این موارد می‌دانند (بحرانی، بی تا: ۱۷۱). از طرف دیگر، طرفداران مکتب تفسیر اجتهادی برآنند که حداقل بخشی از معانی و معارف قرآن بدون استمداد از روایات قابل فهم و درک است و مفسر به شرط داشتن شرایط لازم (از جمله آشنایی کامل به زبان عربی و روایات معصومین(ع)، توانایی استنباط احکام الهی و ...) می‌تواند به فهم خود اعتماد کند و آن را منظور نظر حق تعالی بداند. «آنچه که از ظاهر آیات قرآن طبق مفاهیم عرفی کلمات در زمان نزول و قواعد زبان عربی فصیح با توجه به قراین متصل و منفصل آیات فهمیده می‌شود، کاشف از مراد خدای متعال و حجت است. این که کسی بگوید شاید خدای متعال ظاهر کلامش را اراده نکرده باشد، بعد از فحص از قراین در آیات و روایات پیامبر و امامان معصوم و نیافتن قرینه‌ای برخلاف آن در نظر عقلا قابل استماع نبوده و به آن اعتنا نمی‌کنند و این روش عقلا به دلیل رد نشدن آن از جانب خدا مورد امضا و تقریر خدای متعال نیز هست. البته اگر در مفاهیم عرفی کلمات و یا قواعد مربوط به آیات و یا قراین متصل و منفصل ابهامی باشد، نیاز به تفسیر پیدا می‌شود. پس اگر مفسر با تلاش علمی مناسب بتواند ابهام و تردید را برطرف و دلالت آیات را به خوبی آشکار کند و احتمال نسخ و تخصیص و تقیید و تأویل را با فحص در آیات دیگر و روایات معصومین(ع) منتفی کند، کاشف قرارداد آن از مراد خدای متعال و احتجاج و استدلال به آن بلامانع است...» (همان: ۲۷۵). هر یک از دو مکتب دلایلی برای اثبات روش خود ارایه کرده اند که به طور مختصر به آن پرداخته می‌شود.

دلایل مکتب تفسیری روایی

۱. نبودن دلیل آشکار بر جواز تمسک به غیر از کلام ائمه اطهار(ع): اخباری معروف استرآبادی (م ۱۰۳۳هـ) در این مورد می‌گوید: «برای من دلیل‌هایی است: دلیل اول آشکار نبودن دلالت قطعی و اذن در جواز تمسک در امور نظری دین به غیر کلام عترت پاک است درحالی‌که در جواز تمسک به کلام ایشان شکی وجود ندارد پس این متعین است و دلایلی که در کتب اهل سنت و متأخرین شیعه بر جواز تمسک به غیر کلام آنان ذکر شده، دارای اشکال است.» (استرآبادی، بی تا: ۱۲۸).

۲. دلایل قرآنی: روشن است استدلال به آیات قرآنی جز برای آن دسته از طرفداران این مکتب که استفاده از آیاتی را که دلالت آن آشکار و بی نیاز از تفسیر است جایز می‌دانند، روا نیست. بدیهی است دسته دیگری که حتی ظواهر قرآن را نیز نیازمند تبیین معصوم می‌دانند، نمی‌توانند از آیات قرآنی برای اثبات نظریه خود استفاده کنند.

شیخ حرعاملی (م ۱۱۰۴ه) بر نظریه خود به هیجده آیه استدلال کرده که در ذیل به برخی از آنها اشاره

می شود:

(الف)

«وَ إِذَا جَاءَهُمْ أَمْرٌ مِنَ الْأَمْنِ أَوْ الْخَوْفِ أَذَاعُوا بِهِ وَلَوْ رَدُّوهُ إِلَى الرَّسُولِ وَإِلَى أُولَى الْأَمْرِ مِنْهُمْ لَعَلِمَهُ الَّذِينَ يَسْتَنْبِطُونَهُ مِنْهُمْ»

(نساء: ۸۳)

می فرماید: این آیه بر وجوب رد قرآن (یا رد امر که قرآن داخل آن می شود) به پیامبر و ائمه (ع) و بر این که استنباط از قرآن متوقف بر رجوع به آنان است، دلالت دارد. (حرعاملی، ۱۴۰۳: ۱۸۶).

(ب)

«يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَطِيعُوا اللَّهَ وَ أَطِيعُوا الرَّسُولَ وَ أُولَى الْأَمْرِ مِنْكُمْ فَإِن تَنَازَعْتُمْ فِي شَيْءٍ فَرُدُّوهُ إِلَى اللَّهِ وَ الرَّسُولِ إِن كُنتُمْ تُؤْمِنُونَ

بِاللَّهِ وَ الْيَوْمِ الْآخِرِ» (نسا: ۵۹)

می فرماید: «این آیه بر رجوع به قرآن (ردوه الی الله) و پیامبر دلالت دارد. پس مکلف با رجوع به یکی از آن دو، از تکلیفی که برعهده اش است برائت پیدا نمی کند. لکن کسی که به پیامبر (ص) رجوع کند، به دلیل آیات فراوان و روایات متواتر به هر دو رجوع کرده است، اما کسی که تنها به کتاب رجوع کند، به لحاظ احتمال نسخ و غیر آن و علم نداشتن به تفسیر رسول (ص) نسبت به آن، رجوع کننده به هر دو نمی باشد» (همان: ۱۸۷).

(ج)

«فَلَا وَ رَبِّكَ لَا يُؤْمِنُونَ حَتَّى يُخَكِّمُوكَ فِيمَا شَجَرَ بَيْنَهُمْ ثُمَّ لَا يَجِدُوا فِي أَنْفُسِهِمْ حَرَجًا مِّمَّا قَضَيْتَ وَ يُسَلِّمُوا تَسْلِيمًا» (نساء: ۶۵)

می فرماید: «ما شجر بینهم» صریح در عموم است و تمیز ناسخ از منسوخ و عام از خاص و مانند آن- از آنچه که در فهم قرآن به آن نیاز است- از (مصادیق) ما شجر بینهم است. (همان: ۱۸۷).

۳. دلایل روایی: شیخ حرعاملی در *وسائل الشیعه* هشتاد و دو روایت (ج ۱۸: ۱۲۹) و در *النواید الطوسیه*

دویست و بیست حدیث دال بر این مکتب ذکر کرده است. که به برخی از آنها اشاره می شود:

الف) حدیث ثقلین مهمترین حدیثی است که طرفداران این مکتب از جمله شیخ حرعاملی، استرآبادی،

شیخ یوسف بحرانی ذکر کرده اند که به تبیین شیخ یوسف بحرانی در این باره بسنده می شود:

او از جمله «انهما لن یفترقا» که در ذیل حدیث ثقلین آمده، این مکتب را استفاده کرده است و در معنای

این جمله گفته است: آنان از قرآن جدا نمی شوند، به معنای این است که همه افعال و اعمال و گفتار آنان

مطابق با قرآن است. قرآن از آنان جدا نمی شود، به معنای این است که احکام و معانی آن جز از طریق آنان

به دست نمی آید. (بحرانی، بی تا: ۱۷۰).

ب) روایاتی که بیانگر این است که مصداق حقیقی برخی آیات قرآن که بر علم برتر دسته‌ای خاص دلالت می‌کند، معصومین (ع) هستند. (همان: ۱۳۲-۱۴۹). مانند این آیات:

«... وَ مَا يَعْلَمُ تَأْوِيلَهُ إِلَّا اللَّهُ وَالرَّاسِخُونَ فِي الْعِلْمِ ..» (آل عمران: ۷)

«بَلْ هُوَ آيَاتٌ بَيِّنَاتٌ فِي صُدُورِ الَّذِينَ أُوتُوا الْعِلْمَ» (عنکبوت: ۴۹)

«قُلْ كَفَىٰ بِاللَّهِ شَهِيدًا بَيْنِي وَبَيْنَكُمْ وَمَنْ عِنْدَهُ عِلْمُ الْكِتَابِ» (رعد: ۴۳)

ج) روایاتی که از تفسیر و تأویل به رأی نکوهش می‌کنند، مانند:

«و من فسر القرآن برأيه فقد افترى على الله الكذب»

«کسی که قرآن را با رأیش تفسیر کند تحقیقاً بر خدا دروغ بسته است.» (حرعاملی، ۱۳۶۷، ج ۱۸: ۱۴۰، ح ۳۷)

دلایل مکتب تفسیری اجتهادی به معنای مشهور

بخشی از دلایل طرفداران این مکتب مستقل از دلایل مکتب تفسیر روایی و بخشی در پاسخ به دلایل آن مکتب می‌باشد. ذیلاً به برخی از آنها اشاره می‌شود:

۱. قرآن کریم به زبان عربی فصیح نازل شده و روش تفهیم آن همان روشی است که عقلاً در محاورات خود به کار می‌گیرند. عقلاً آنچه را که از هر کلامی طبق مفاهیم عرفی کلمات در زمان صدور و قواعد ادبی مخصوص به آن با توجه به قراین متصل و منفصل می‌فهمند، کاشف مراد گوینده می‌دانند. از اینکه خدای متعال این روش را رد نکرده و روش جدیدی برای تفهیم خود بیان نفرموده، بلکه فرموده است:

«إِنَّا أَنْزَلْنَاهُ قُرْآنًا عَرَبِيًّا لَعَلَّكُمْ تَعْقِلُونَ» (یوسف: ۲)

«و ما آرسلنا من رسولٍ إلا بلسان قومهِ لِيُبَيِّنَ لَهُم» (ابراهیم: ۴)

معلوم می‌شود روش تفهیم او همان روشی است که عقلاً در محاورات خود به کار می‌گیرند. پس ظواهر قرآن از مراد خدای متعال کاشف است. در آیاتی هم که نیاز به تفسیر وجود دارد و دلالت ظاهر آن روشن نیست، اگر مفسر با تلاش علمی مناسب بتواند ابهام و تردید را برطرف و دلالت آیات را آشکار کند، کاشف قرارداد آن از مراد خدای متعال و احتجاج و استدلال به آن بلامانع است. (بابایی، ۱۳۸۱، جلد اول: ۲۷۴-۲۷۵).

۲. تردیدی نیست که پیامبر (ص) قرآن را به عنوان معجزه نبوت خود مطرح کرده و به آن تحدی کرده است. از این تحدی معلوم می‌شود معانی سوره‌های قرآن کریم در حدی که تشخیص داده شود کلام بشر نیست و بشر از بیان سخنی مانند آن ناتوان است، برای همه انسان‌ها حتی برای کافران قابل فهم است. (همان: ۲۷۵).

۳. آیاتی از قرآن بر این موضوع دلالت صریح دارد که قرآن، بیان و هدایت برای مردم (بقره: ۱۸۵؛ آل عمران: ۱۳۸) و آسان برای پندگیری (قمر: ۱۷، ۲۲، ۳۲، ۴۰) است، در آیاتی به تدبر در آیات قرآن و پند

گیری از آن ترغیب (ص: ۲۹) و در آیاتی از تدبر نکردن در آن نکوهش (محمد: ۲۴) شده است. از این آیات به خوبی فهمیده می‌شود بخشی از معانی قرآن کریم برای عموم قابل فهم و آسان است. (همان: ۲۷۶).

۴. در پاسخ به آیات استدلال شده توسط طرفداران مکتب تفسیر روایی می‌گویند، آنچه در این آیات مورد مذمت است به دنبال متشابهات رفتن و تأویل قرآن است که تنها کار راسخون فی العلم (معصومین ع) است نه دنبال محکمت رفتن و فهم آن را کردن (همان: ۲۷۸). اگر با تفحص معلوم شد در سنت چیزی برخلاف ظاهر آیات نیست، جایز نبودن رجوع به آیات وجهی ندارد. (همان: ۲۷۹).

این آیات تنها استغنائی تفسیر قرآن کریم از سنت معصومین (ع) را منع می‌کند و الا اگر مدلول آیه‌ای آشکار بود و یا با تلاش علمی مناسب آشکار شد و با فحوص کامل احراز شد که نسخ نشده این آیات هرگز بر جایز نبودن استدلال به آن دلالت ندارند. (همان: ۲۸۴).

۵. در پاسخ به روایات استدلال شده توسط طرفداران مکتب تفسیر روایی می‌گویند، همه این روایات هم (مانند آیات) در ردّ کسی است که بگوید در تفسیر قرآن از تبیین پیامبر و امامان معصوم (ع) بی‌نیاز هستیم اما دلالت ندارد که قرآن بدون تبیین آن بزرگواران به هیچ حقیقتی راهنما نبوده و هیچ مطلبی را بیان نکرده است و اگر در بعضی روایات امام (ع) تفسیر کسی را (مانند قتاده) در مورد یک آیه نادرست دانسته‌اند، نمی‌توان دلیل قرارداد که هیچ مطلبی را از قرآن نمی‌توان فهمید. یعنی سالبه جزئیّه بر سالبه کلیه دلالت ندارد. (همان: ۲۹۷ - ۲۹۹).

نقد این دو مکتب و نظریه مختار در باب روش درست تفسیر قرآن کریم

آنچه از بررسی مجموعه دلایل دو مکتب روش تفسیر قرآن می‌توان نتیجه گرفت این است که هر یک از این دو مکتب به آن صورتی که طرفداران آنها اعتقاد دارند، دارای اشکالات غیر قابل اجتناب است:

نقد مکتب تفسیری اجتهادی به معنای مشهور

۱. مدعای طرفداران مکتب تفسیر اجتهادی این است که آیات و روایات عدم جواز تفسیر قرآن توسط غیر معصوم دلالت دارد بر ردّ کسی که فهم قرآن را از تبیین و تفسیر معصوم بی‌نیاز بداند و الا اگر بعد از جستجوی کامل در احادیث و روایات معلوم شد که معصوم ناسخ یا مقید یا مبین برای آیه ذکر نکرده است، فهم معنایی ظاهر و متعارف از آیه و یا اجتهاد مفسر در مورد معنا و مفهوم آیه (به شرط داشتن شرایط علمی لازم) بلامانع و بلکه لازم است. برای بررسی این مدعا تذکر دو نکته ذیل ضروری به نظر می‌رسد:

الف) تاریخ اسلام بعد از پیامبر(ص) گویای وقوع حقایق تلخی است که نتیجه آن به فراموشی سپرده شدن بسیاری از احادیث نبوی و داخل شدن اسرائیلیات و احادیث جعلی در میان آنها و عدم شیوع روایات امامان معصوم(ع) است.

قرن نخست هجری از تاریخ شیعه در دوره قبل از خلافت علی(ع) و به خصوص بعد از آن پس از شهادت علی(ع) که با به قدرت رسیدن بنی امیه سیاست‌های ضد شیعه از سوی خلفا به مرحله اجرا گذاشته شد، مخفی شدن فعالیت‌های علمی و فرهنگی و سیاسی اهل بیت(ع) را نشان می‌دهد. از سوی دیگر در این دوره در بین اهل سنت نیز رکود علمی جریان داشت. زیرا ممنوعیت نگارش حدیث پیامبر(ص) که در پی رحلت آن بزرگوار و از سوی مکتب خلفا به وقوع پیوست، موجب شد تا گروه کثیری از فقها و محدثان عامه از نگارش و تدوین حدیث ابا کرده و جز به نقل شفاهی حدیث، اشتغال نورزند؛ و حاصل این سیاست آن شد که بسیاری از روایات نبوی، خاصه روایاتی که در مورد فضایل اهل بیت(ع) وارد شده بود (که کلید فهم بسیاری از آیات قرآنی بود) از مدار نقل خارج شده و به بوته فراموشی افکنده شود. البته شیعیان نه از سیاست خلفا در منع نقل و نگارش حدیث تمکین کردند و نه لاقلاً تا قبل از فاجعه جانگداز کربلا نسبت به ذکر مناقب خاندان پیامبر(ص) تقیه کردند. اما پس از فاجعه کربلا به توصیه امامان(ع)، شیعیان مجبور شدند سیاست تقیه را در پیش گرفته و در نتیجه از شیوع و تعلیم عمومی بسیاری از احادیث معصومین(ع) کاسته شد. (معارف، ۱۳۸۵: ۲۰۷ - ۲۰۹).

ب) تفسیر همه قرآن برای مردم زمان معصومین(ع) در گرو صلاحیت و استقبال آنان بوده که اکثر آنان فاقد آن بوده اند.

غریب بودن تمامی امامان معصوم(ع) در زمان خود گویای این حقیقت تلخ است. فرمایش حضرت امیر(ع) به کمیل بن زیاد و شکایت ایشان از اینکه حاملانی برای علم فراوان خود نمی‌یابند (سید رضی، ۱۳۶۸، حکمت ۱۱۵۴: ۱۳۹ - ۱۱۵۸) نیز بر این نکته تلخ دلالت دارد. با توجه به دو مطلب ذکر شده می‌توان چنین نتیجه‌گیری کرد:

اگرچه رسول خدا(ص) و هر یک از ائمه(ع) همه معانی قرآن را برای مخاطب حقیقی قرآن (امام بعدی) تبیین کرده‌اند، اما آنچه از ایشان در تفسیر قرآن از طریق صحیح و مورد اعتماد به ما رسیده است، بسیار اندک است. سیوطی گفته است: «روایات تفسیری منقول از پیامبر، صحیح آن بسیار کم است. بلکه روایاتی که سندش تا پیامبر(ص) پیش رفته و با سند متصل از آن حضرت نقل شده باشد، بسیار کم است.» (سیوطی، ۱۴۰۷، ج ۲: ۱۲۰۵).

هم چنانکه ذکر شد با مروری بر تاریخ شیعه روشن می‌شود احادیث رسیده از امامان معصوم نیز وضعیت بهتری از احادیث پیامبر (ص) ندارند. با توجه به دو نکته فوق روشن می‌شود که یافت نشدن احادیث و فرمایشاتی از معصوم (ع) در تفسیر و تأویل آیه‌ای، به معنای عدم وجود آن نیست و برای همین هرگز درک مفسر غیر معصوم از آیات قرآن که با تکیه بر علوم ظاهری و به اجتهاد خویش آن را تفسیر کرده است، بر منظور نظر خدای متعال دلالت ندارد به خصوص اینکه با توجه به آیات متعدد، خدای تعالی وظیفه تبیین آیات را بر عهده پیامبر(ص) و جانشینان معصوم گذاشته است:

«وَأَنْزَلْنَا إِلَيْكَ الذِّكْرَ لِتُبَيِّنَ لِلنَّاسِ مَا نُزِّلَ إِلَيْهِمْ وَلَعَلَّهُمْ يَتَفَكَّرُونَ (نحل: ۴۴)»

«وَمَا أَرْسَلْنَا مِنْ رَسُولٍ إِلَّا يَلْسَنُ قَوْمِهِ لُبِّئِينَ لَهُمْ» (ابراهیم: ۴)

۲. ادعای قابل فهم بودن معانی سوره‌های قرآن کریم در حدی که تشخیص داده شود کلام بشر نیست و بشر از بیان سخنی مانند آن عاجز است تنها می‌تواند نظر کسانی را ابطال کند که معتقدند بدون رجوع به کلام معصوم (ع) از قرآن هیچ چیز (حتی معنای ظاهری آن) فهمیده نمی‌شود. اما مسلم است آنچه مورد نزاع اصلی است این نیست که عده‌ای معتقدند که ما از قرآن هیچ نمی‌فهمیم و عده‌ای می‌گویند چیزهایی را می‌فهمیم. بلکه نزاع اصلی این است که آیا اگر بعد از فحص و جستجو در تفسیر آیه‌ای، معلوم شد کلامی از معصوم به دست ما نرسیده، مفسر می‌تواند بدون رجوع به کلام معصوم (ع) در آن حد این آیات را فهم و تفسیر کند که هدایت‌گری و رستگاری بخشی قرآن اثبات شود یا تنها وقتی به این مهم می‌توان دست یافت که از طریق قرآن ناطق، قرآن تفسیر و تأویل شود؟

به نظر می‌رسد آیاتی که قرآن را بیان و هدایت برای مردم و آسان برای پند گیری معرفی می‌کند نیز با توجه به روایات، نظر به قرآن تبیین شده معصوم نظر دارد نه قرآنی که شنونده تنها ظاهر معنای آن را درمی‌یابد.

۳. اینکه در آیاتی به تفکر و تدبر در قرآن سفارش شده است با توجه به معنای حقیقی تفکر و تدبر لزوماً دلالتی بر این ندارد که معنای قرآن کریم بدون رجوع به مفسرین حقیقی آن برای عموم قابل فهم و تبیین است. تفکر و تدبر هرگز به معنای تکیه کردن بر علم و رأی و نظر خود نیست. برای توضیح مطلب بی‌مناسبت نیست کاربرد دو واژه تدبیر و تدبر را در قرآن بررسی کنیم، آنچه از آیات مقدس قرآن ادراک می‌شود این است که واژه تدبیر هرگز در مورد انسان به کار نرفته و این واژه تنها در مورد خداوند به کار رفته است:

«يُدَبِّرُ الْأَمْرَ، يُفَصِّلُ الْآيَاتِ لَعَلَّكُمْ بَلِقَاءِ رَبِّكُمْ تُوقِنُونَ» (رعد: ۲)

آنچه که قرآن در مورد انسان یاد می‌کند تدبّر است:

«أَفَلَا يَتَدَبَّرُونَ الْقُرْآنَ أَمْ عَلَى قُلُوبِ أَقْفَالُهَا» (محمد: ۲۴)

«کتاب أنزلناه إليك مبارك ليدبروا آياته» (ص: ۲۹)

به عبارت دیگر تدبیر شأن انسان نیست بلکه شأن انسان تدبیر است. کسانی که اندک آشنایی با زبان عربی دارند، می‌دانند از مهمترین معانی باب تفعل پذیرش و قبول اثر است درحالیکه باب تفعیل از این جهت مقابل معنای باب مذکور بوده و نه انفعال و اثر پذیری که اثر گذاردن و فعال بودن معنای اصلی آن است. پس موجودی که تدبیر می‌کند یعنی خود، مستقل از هرگونه اثر پذیری از موجود دیگر، کار خود را اداره می‌کند و چنین امری تنها در شأن خداوند متعال می‌باشد.

شأن انسان قبول تدبیر الهی است، در تدبیر انسان تکیه کردن بر علم و قدرت خود با وجود محدودیت نهفته است. درحالیکه در تدبیر تکیه کردن بر علم و قدرت آن عالم و قادر حقیقی و نامحدود و اثر پذیرفتن از او نهفته است.

پس تدبیر به معنای اتصال عقل خود به عقل کل و استمداد و استفاضه و اشتراق از او برای برطرف کردن جهل خود و تبدیل آن به علم و معرفت، می‌باشد که:

«أَلْعَلِمُ نُورٌ يَقْدِفُهُ اللَّهُ فِي قَلْبِ مَنْ يَشَاءُ» (مجلسی، ۱۴۰۳، ج ۱: ۲۲۵)

درحالیکه تدبیر در مورد انسان در حقیقت به معنای تکیه کردن بر عقل جزئی خود و تام و کامل دانستن نتایج عائد از این عقل با وجود محدودیت دید است و علم محدود منتج از آن را علم حقیقی پنداشتن است. (نیبان، ۲۷: ۲۱۹-۲۲۰).

«وَأَنْزَلْنَا إِلَيْكَ الذِّكْرَ لِيُبَيِّنَ لِلنَّاسِ مَا نُزِّلَ إِلَيْهِمْ وَلَعَلَّهُمْ يَتَفَكَّرُونَ» (نحل: ۴۴)

«كَذَلِكَ يُبَيِّنُ اللَّهُ لَكُمْ آيَاتِهِ لَعَلَّكُمْ تَتَفَكَّرُونَ» (بقره: ۲۱۹ و ۲۶۶)

از این آیات به راحتی می‌توان نتیجه گرفت که تفکر و تعقل حقیقی بعد از تبیین آیات توسط معصوم (ع) است تا علم ناشی از تبیین ایشان برای انسان طالب در نتیجه تعقل و تفکر از حالت خام و مسموع به علم درونی و مطبوع تبدیل شده، مصادیق و مدلولات آن را توسط آن کشف کند و در نتیجه علم به عمل درآمده، معرفت ایشان افزایش یابد.

۴. تمامی روایات دال بر ترتب آثار مثبت معنوی بر خواندن قرآن که طرفداران این مکتب بر مدعای خود استدلال می‌کنند، مربوط به آثار قرآن تبیین شده توسط معصوم است. حدیث ثقلین نه تنها آن طور که طرفداران این مکتب ادعا کرده‌اند، مؤیدی برای این مکتب نیست بلکه این حدیث شریف آنچنان که شیخ حر عاملی در استتاج از آیاتی که اطاعت از خدا و رسول را بر مؤمنین واجب دانسته فرموده است، دلالت بر این حقیقت می‌کند که کسی که به پیامبر (ص) (و اهل بیت ایشان) رجوع کند به هر دو (قرآن و عترت) رجوع کرده است، اما کسی که فقط به کتاب رجوع کند، به لحاظ احتمال نسخ و غیر آن و علم نداشتن به تفسیر رسول (ص) و امامان معصوم، نسبت به آن، رجوع کننده به هر دو نمی‌باشد. (حرعاملی، ۱۴۰۳: ۱۸۷).

۵. در پاسخ به اینکه گفته اند، نادرست دانستن تفسیر بعضی (مانند قتاده) توسط معصوم دلیل بر عدم فهم قسمتی از قرآن بدون رجوع به معصوم نیست، زیرا سالبه جزئیه بر سالبه کلیه دلالت ندارد باید گفت: آیا اگر فرد دیگری به جای قتاده با همان شرایطی که طرفداران این مکتب از نظر علمی برای مفسر واجد شرایط مطرح می‌کنند، بود حتی بعد از فحص و بررسی ناسخ و منسوخ، مطلق و مقید، مجمل و مبین و ... می‌توانست آیه را به همان نحو که امام تفسیر فرمودند، تفسیر کند؟ آیا اگر این روایت تفسیری مانند بسیاری از روایات دیگر که به دست ما نرسیده است، به دست ما نمی‌رسید، دانشمندان حتی با وجود احراز شرایطی که طرفداران این مکتب برای مفسر قایل اند، می‌توانستند تفسیری همچون تفسیر امام تنظیم کنند و منظور نظر حق تعالی را دراک کنند؟

آیا این عدم توانایی در مورد بسیاری از آیات که روایت تفسیری برای آن، به ما نرسیده است و مفسرین خود به میزان احاطه علمی خود آنها را تفسیر کرده‌اند، صدق نمی‌کند؟ چگونه از این راه احتمالی و غیر یقینی می‌توان به منظور نظر خداوند در آن آیات پی‌برد؟ آیا اختلاف تفسیر مفسرین در مورد اینگونه آیات بر عدم کشف یقینی منظور نظر حق تعالی دلالت نمی‌کند؟ از مرور اجمالی به بعضی تفاسیر روایی کاملاً روشن می‌شود که اگر روایت تفسیری آیاتی که از طریق معصوم (ع) تفسیر شده است، به ما نمی‌رسید هرگز دانشمندان به اتکای دانش و علم هرچند زیاد خود نمی‌توانستند منظور نظر حق تعالی را در این آیات کشف کنند؛ نمونه آن آیه ذیل است:

«وَالَّذِينَ إِذَا أَنْفَقُوا لَمْ يُسْرِفُوا وَلَمْ يَقْتُرُوا وَكَانَ بَيْنَ ذَلِكَ قَوَامًا» (فرقان: ۶۷)

از معاذ روایت شده که گفت: از رسول خدا (ص) از این آیه پرسیدم، فرمود: کسی که در غیر حق انفاق کند اسراف کرده و کسی که در مورد حق انفاق نکند اقتار کرده است. (طباطبایی، بی تا، ج ۱۵: ۳۵). در حالیکه فهم ظاهری از این آیه شریفه کاملاً جنبه کمی را ادراک می‌کند که نه زیاد انفاق باید کرد و نه کم، تفسیر معصوم طبق این آیه هرگز برای انفاق جنبه کمی قایل نشده و معیار اسراف و اقتار را مصرف آن در راه حق یا غیر حق اعلام می‌کند.

بررسی این روایات تفسیری نشان می‌دهد که بدون داشتن کلام معصوم و نور ولایت فهم آیات قرآنی، فهم حقیقت قرآن نیست و مقصود نظر خداوند هرگز ادراک نخواهد شد. البته قطعاً چنین واقعیتی ما را از تعقل و تفکر و تدبیر و تفقه در آیات قرآن بی‌نیاز نمی‌کند، که شرط داشتن تفسیر معصوم و فهم و ادراک تفسیر ایشان، تعقل و تفکر و تدبیر و تفقه در کلام معصوم و در نتیجه در قرآن است.

گروهی از طرفداران این مکتب نیز برای توجیه مکتب خود می‌گویند: «تفسیر قرآن با تأویل آن متفاوت است: تفسیر قرآن همان معنای ساده و روشن است که هر دانای به لغت عربی آن را می‌فهمد و اجازه دارد که آن معنا را استنباط کند و در آن بیندیشد و در کتاب تفسیر خود بنویسد ولی تأویل قرآن معنی باطنی و

مکنون آن است که همه کس را اجازه دست درازی به سوی آن نیست. تأویل قرآن منحصر به پیامبر اکرم(ص) و ائمه معصومین(ع) است....»(مصطفوی، ترجمه اصول کافی، ج ۱: ۲۷۹). در حالیکه که بحث اصلی در این نوشتار این است که آیا قرآن بدون تبیین معصوم(ع) به نحوی که کتاب هدایت و رستگاری باشد، قابل فهم است یا نه و روشن است که در این بحث قرآن با همه مراتب آن(ظاهری و باطنی) منظور نظر است و واژه تفسیر در این بحث اعم از تأویل می‌باشد. بنابراین چنین توجیه مشکلی را حل نمی‌کند. به عبارت دیگر مسلم است که اگر باطن و در نتیجه تأویل قرآن را از ظاهر و در نتیجه تفسیر آن جدا کنیم، قرآن هرگز کتاب هدایت و رستگاری نخواهد بود. در پایان نقد این مکتب به فرمایش حضرت امیرالمومنین (ع) در این خصوص اشاره می‌شود:

«... و هذا القرآن انما هو خط مسطور بین الدفتین لاینطق بلسان و لابد له من ترجمان و انما ینطق عنه الرجال ...»(سید

رضی، ۱۳۶۸، خطبه ۱۲۵: ۱۴۴)

و این قرآن همانا خطوط نوشته شده بین دو جلد است که زبانی برای سخن ندارد و برای آن ترجمان (و مفسر حقیقی) نیاز است و جز این نیست که مردان الهی (انسان کامل) از آن سخن می‌رانند. روشن است آن مردان الهی در اصل و در مرتبه اول حضرات معصومین(ع) هستند که در زیارت آل یس می‌خوانیم:

«السلام علیک یا تالی کتاب الله و ترجمانه» (قمی، ۱۳۶۹: ۱۰۱)

نقد مکتب تفسیر روایی

مدعای این مکتب این است که قرآن بدون روایات و احادیث رسیده از معصومین(ع) قابل تفسیر و تأویل و فهم نیست؛ در حالیکه دلایل اقامه شده همه بر این حقیقت دلالت می‌کند که قرآن با ترجمان و مفسر حقیقی آن که در هر زمان یکی از معصومین است قابل فهم و تبیین است. به عبارت دیگر مدعای آنان استفاده از منقولات رسیده از معصومین(ع) برای تفسیر قرآن است. هرچند خود ایشان حضور نداشته باشند؛ در حالیکه دلایل اقامه شده، استفاده از کلام آن بزرگان را در زمان حیات با استفاده حضوری از آنان اثبات می‌کند به این معنا که مراتب مختلف درک و فهم قرآن برای طالب حقیقت (و نه برای هر کسی) با ارتباط ظاهری و پرسش و طلب معنا و مفهوم واقعی آیات قرآن از آن بزرگان آغاز می‌شود و به نسبت محبت و ارتباط قلبی که بعد از درک مراتبی از حقیقت قرآن (به اندازه ظرفیت مستمع) با آن بزرگان ایجاد می‌شود و پذیرش ولایت آنان و عمل به تعالیم قرآن تبیین شده توسط آنان و تطهیر قلب از آلودگی‌ها و خود پرستی‌ها رو به کمال می‌گذارد و مراتب بالاتری از ادراک حقیقت قرآن حاصل می‌شود. تا جایی که برخی به دلیل کسب صلاحیت‌های لازم عقلی و به‌خصوص قلبی به بطون و لایه‌های غیر ظاهری قرآن نیز آگاهی پیدا می‌کنند.

پس آیات قرآن و روایات مذکور در ادله طرفداران مکتب روایی بر لزوم همراهی قرآن با خود آن مفسرین حقیقی به صورت حی و حاضر دلالت می‌کند نه بر نقل قول از آنان (احادیث و روایات)؛ گرچه احادیث و روایات به شرط صحت سند و صحیح و موثق بودن می‌تواند پاره‌ای از مبهمات آیات را برطرف کند اما روشن است که در بسیاری از موارد به دلیل اشکال در سند یا تعارض بین روایات یا وجود تقیه و.... نمی‌تواند ایجاد یقین کند. حقیقت این است که هم آیات قرآن و هم احادیث و روایات منقول از معصومین(ع) توسط انسان ناقص همواره مورد فهم درست و مطابق با منظور نظر متکلم حقیقی آن قرار نمی‌گیرد و چه بسیار است که از یک طرف به دلیل قصور فهم شنونده به علت حجاب‌های فراوان روحی و از طرف دیگر وجود معانی باطنی و حقیقی و رای معانی ظاهری برای این متون مقدس، آنچه شنونده می‌فهمد با آنچه مقصود نظر گوینده بوده است فرسنگ‌ها فاصله داشته باشد، در حالیکه اگر مستمع طالب حقیقت، کلام مقدس و الهی آن ذوات مقدس را از زبان خود آنان بشنود و بتواند فهم خود را مستقیماً به محک آن بزرگواران بزند و از طرف دیگر تحت تعلیم و تربیت و انفاص قدسیه محضر مقدس آن مردان الهی ظرفیت وجودی خویش را برای ادراک حقایق بالاتر برد، آثار چنین سمعیاتی در اوج گرفتن عقل مستمع و عبور از مراحل پایین عقل به مراحل بالاتر آن قطعی است.

ملاصدرا بزرگترین فیلسوف اسلامی قرن یازدهم هجری تاکنون که علاوه بر اندیشه‌های بزرگ فلسفی خود تبحری شایسته در تفسیر قرآن و احادیث دارد، در باب علم حدیث به نکته ارزنده‌ای اشاره می‌کند، او می‌گوید: «علم حدیث مانند علم قرآن مشتمل بر ظاهر و باطن، مجمل و مبین، تفسیر و تأویل، محکم و متشابه و ناسخ و منسوخ است و همچنانکه غوامض قرآن را تنها اهل الله درک می‌کنند، حدیث نیز چنین است» (ملاصدرا، ۱۳۶۶، جلد ۱: ۱۷۰-۱۷۱). بنابراین استفاده از فرمایشات ایشان نیز به نحو کمالی به شرط ارتباط با آنان میسر است. فلسفه ضرورت بعثت انبیا(و همچنین امامت ائمه) به آثار سمع (ارتباط مستقیم) در تکامل فکری و روحی و معنوی انسان‌ها بستگی دارد. به این معنا که خداوند تبارک و تعالی به این دلیل انبیاء (و امامان) را به سوی انسان‌ها فرستاد تا آنان در بین مردم حضور پیدا کنند و مستقیماً از ایشان بشنوند و سؤالات و ابهامات فکری و اعتقادی و تربیتی خویش را از آنها بپرسند و گرنه می‌بایستی کتاب خدا بدون همراهی با کسی که مردم بتوانند حقیقت کتاب خدا را از او بشنوند، کافی باشد. در اینجا بی‌مناسبت نیست به حدیث شریفی اشاره شود که به صورت روشن، مطلب ذکر شده را بیان می‌کند:

زندیقی از امام صادق (ع) پرسید ضرورت وجود پیامبران و رسولان را از چه راه ثابت می‌کنی؟ امام فرمود: چون ثابت کردیم که ما آفریننده و صانع داریم که از ما و تمام مخلوقات برتر و با حکمت و رفعت است و روا نباشد که خلقش او را ببینند و لمس کنند و بی‌واسطه با یکدیگر برخورد و مباحثه کنند، ثابت می‌شود

که برای او سفیرانی در میان خلقتش باشند که خواست او را برای مخلوقات و بندگانش بیان کنند و ایشان را به مصالح و منافعشان و موجبات تباه و فنایشان رهبری کنند، پس وجود امر و نهی کنندگان و تعبیرکنندگان از او در میان خلقتش ثابت شد و ایشان همان پیامبران و برگزیدگان خلق او باشند تا زمین خدا از حجت خالی نماند. (کلینی، ۱۴۱۳، ج ۱، کتاب الحججه، حدیث اول: ۲۳۶). هم چنان که از این حدیث شریف روشن می‌شود فلسفه بعثت انبیا این است که مردم ابتدا از طریق ارتباط حضوری و برخورد و مباحثه با آنان خواست حق را بفهمند و حق را بشناسند و از آنها امر و نهی بشنوند و به مصالح و مفسد امورشان آگاه شوند؛ یعنی اگر استماع از آنها نباشد و تنها نقل قول از کتاب‌های آسمانی و حتی خود آنان صورت بگیرد، چنین اهدافی محقق نخواهد شد.

این است که یکی از مهمترین حقایقی که قرآن مجید و منقولات پیشوایان دینی، ما را به آن دعوت می‌کنند پیوند و ارتباط با آن بزرگواران و استماع از ایشان است. همچنانکه گفته شد منقولات اثر کمالیه خود را تنها در این صورت بر جای می‌گذارد. در ذیل به بعضی از آیات قرآن در این خصوص اشاره می‌شود:

«وَابْتَغُوا إِلَيْهِ الْوَسِيلَةَ» (المائده: ۳۵)

«كُونُوا مَعَ الصَّادِقِينَ» (توبه: ۱۱۹)

«وَأَعْتَصِمُوا بِحَبْلِ اللَّهِ جَمِيعاً وَلَا تَفَرَّقُوا» (آل عمران: ۱۰۳)

«فَاسْئَلُوا أَهْلَ الذِّكْرِ إِنْ كُنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ» (نحل: ۴۳)

که به اتفاق علمای شیعه مقصود از وسیله، صادقین، حبل الله، اهل الذکر همگی پیشوایان دینی ما شیعیان می‌باشد.

در هیچ زمانی کتاب الهی بدون قیّم نیست و حقایق نزول یافته در کتاب الهی برای قیّم کتاب روشن و آشکار است. کسانی که بدون توجه به حجت بالغه حق و قیّم کتاب، در پی فهم کلام خدا بر می‌آیند جز به مرحله قشر و ظاهر به چیز دیگری دست نمی‌یابند. معانی باطنی قرآن با قیاس های منطقی و فلسفه متعارف و اندیشه‌های متداول کلامی به دست نمی‌آید. تنها کسانی می‌توانند به حقیقت قرآن نایل شوند که مظهر تام صفات خدا و در نتیجه مظهر علم خداوند بوده و به ظاهر و باطن امور آگاهی دارند. این اشخاص همان حجج الهی و قیّم کتاب هستند. (دینانی، ۱۳۷۹: ۲۴۰) بقیه انسان‌ها نیز به نسبت نزدیکی به آنان و استماع کلام ایشان می‌توانند به فهم حقیقت قرآن نزدیک شوند.

مفسر حقیقی قرآن در زمان غیبت

با توجه به نقدهایی که به دو مکتب روایی و اجتهادی به معنای مشهور آن وارد است، می‌توان تفسیر خاصی از مکتب اجتهادی ارایه کرد که اشکالات مطروحه را نداشته و مورد تأیید آیات و روایات نیز باشد: مکتب معصومین (ع) اولیاپرور است، در محضر آن بزرگان انسان‌هایی ساخته و پرداخته می‌شوند که به دلیل تبعیت محض از امام معصوم زمان خویش و رسیدن به مقام فنا، عالمی ربانی شده و در مرتبه خود مظهر صفات حق، از جمله مظهر علم حق شده‌اند، در نتیجه علم ایشان دیگر جنبه بشری نداشته و از نقایص آن آزاد شده و علم الهی یافته‌اند؛ آنان به حقیقت دین متصل شده و فهم نزدیک به معصومانه از آیات قرآن به دست آورده‌اند. گر چه معانی آیات قرآنی به ویژه بطون آن نهایی ندارد اما آنچنان در مسیر کمال انسانی قرار گرفته‌اند که هر زمان قرآن جلوه‌ای دیگر از جمال خود به ایشان می‌نمایاند:

«لَا يَمَسُّهُ إِلَّا الْمُطَهَّرُونَ» (واقع: ۷۹)

اینان همان مجتهدین حقیقی دین‌اند که با تزکیه و تصفیه نفس تحت تربیت و اتصال به امام زمان خویش به این مقام نایل شده‌اند، نه آنکه تنها با سیر علمی نظری و ذهنی و صرفاً با اتصاف به فضایل ظاهری و در حد معمول به این مقام رسیده باشند.

مسلم است که در زمان غیبت امام معصوم (ع) که بسیاری از طالبین حقیقت نمی‌توانند مستقیماً از وجود مقدس امام استماع کنند، می‌بایستی از طریق ارتباط و استماع از این فقها و علمای ربانی که قلبشان به معرفت امام نورانی است و عقل شهودی شان (و نه فقط عقل ظاهری شان) فعال شده است، به تفسیر حقیقی قرآن و در نتیجه فهم صحیح از آن دست یافت؛ همچنانکه امام (ع) وظیفه شیعه را در زمان غیبت اینچنین تعیین می‌کنند:

«و اما من كان من الفقهاء صائناً لنفسه، حافظاً لدينه، مخالفاً على هواه، مطيعاً لامر مولاه فللعوام ان يقلدوه» (طبرسی، ۱۳۶۸، جلد

۲: ۲۶۳)

واژه فقه و فقیه در عرف قرآن و احادیث و روایات با آنچه امروزه از آن فهم می‌شود کاملاً متفاوت است (محمدری شهری، ۱۳۶۲، جلد ۷: ۵۲۸ - ۵۳۱، عنوان من هو الفقیه). شهید ثانی در بیان معنای فقه و فقیه می‌گوید: «صرف آموختن این مسائل مدون، نزد خدای تعالی فقه محسوب نمی‌شود بلکه فقه در نزد خدای متعال در حقیقت به دریافت جلال و عظمت اوست و همین علم است که خوف و هیبت و خشوع نسبت به خداوند به بار می‌آورد و باعث روی آوردن تقوا و شناخت صفات ناپسند، در نتیجه دوری کردن از آنها و شناخت صفات پسندیده و به کار بستن آنها می‌شود، خوف از خدا را به بار می‌آورد و اندوه را در جان بر می‌انگیزد؛ چنانکه خدای متعال در کتاب خود به این نکته توجه داده است و فرموده:

«فلو لانفر من کل فرقه منهم طائفه لیتفقوها فی الدین و لیندروا قومهم اذا رجعوا الیهم» (توبه: ۱۲۲)

آن علمی که موجب انداز و بیم می‌شود این علم مدون نیست، زیرا مقصود از این علم مدون حفظ اموال با به کار بستن شروط معاملات و حفظ بدن‌ها با اموال و جلوگیری از قتل و جراحات می‌باشد. آن علمی که اهمیت دارد عبارت از شناخت نحوه پیمودن راه خدای متعال و پشت سر گذاشتن گرده‌های دل است؛ یعنی همان صفات نکوهیده که حجاب میان بنده و خدای تعالی می‌باشند، زیرا هر گاه بنده به این صفات آلوده باشد و بمیرد از خداوند بزرگ در حجاب است. (شهید ثانی، منیه المرید: ۱۵۷). در تفسیر «فقیه» امام صادق (ع) به یکی از اصحاب خود می‌فرماید:

«انا لا نعلّم الفقیه منهم فقیهاً حتی یکون محدثاً»

«ما از میان آنان (شیعیان) فقیهی را فقیه نمی‌شماریم مگر اینکه محدث و ملهم باشد.»

صحابی امام عرض می‌کند: «اویکون الفقیه محدثاً» آیا فقیه هم می‌تواند محدث و ملهم باشد؟ امام می‌فرماید:

«یکون مفهماً و المفهم محدث»

«به او فهمانده می‌شود و چنین کسی (که قلبش به علم فهم نورانی گشته باشد) محدث است.» (طوسی، ۱۳۸۰، ج ۲: ۲۱۵).

توجه به این نکته ضروری است که علم فهم اعطایی است نه اکتسابی، چنان که قرآن می‌فرماید:

«فَفَهَّمْنَاهَا سُلَيْمَانَ» (انبیاء: ۷۹)

بدین ترتیب معلوم می‌شود عنوان فقیه در معنای اصلی و کاربرد اولیه‌اش در بیان معصومین (ع) با عنوان انسان کاملی که در نتیجه فنا در حق و به تبع آن در معصوم (ع) به این مقام نایل آمده است، یکی می‌شود؛ هم چنانکه پیامبر اکرم (ص) فرمودند:

«السلطان منا اهل البيت» (مجلسی، ج ۶۵: ۵۵)

امام خمینی نیز در این مورد می‌فرماید: «مؤمنین چون تابع انسان کامل هستند و قدم خود را جای قدم او گذارند و به نور هدایت و مصباح معرفت او سیر کنند و تسلیم ذات مقدس انسان کامل هستند و از پیش خود قدمی برندارند.... از این جهت، صراط آنان نیز مستقیم و حشر آنها با انسان کامل است. (امام خمینی، ۱۳۷۵: ۵۳۱).

نتیجه

از آنچه گفته شد معلوم می‌شود هر یک از مکتب‌های تفسیری اجتهادی به معنای مشهور و روایی دارای اشکالات غیرقابل اغماض است که اگرچه از طریق هر یک از دو مکتب ممکن است بتوان به صورت ظنی و احتمالی تفاسیری را برای آیات قرآن مطرح کرد، اما از آنجا که منظور نظر حق تعالی از آیات قرآن کریم تنها توسط شخصیت‌های الهی که با حقیقت قرآن قرین اند، به دست می‌آید، تنها راه یقین به معنا و مفهوم

آیات قرآن استفاده حضوری از محضر آن بزرگان است که در درجه اول حضرات معصومین(ع) و در درجه بعد فقها و عرفای حقیقی و علمای ربانی و اولیایی هستند که در اثر اطاعت محض از آن شخصیت‌ها به مقام «السلمان منا اهل البیت» نایل گشته، هادی رهروان طریق قرآن شده‌اند؛ که طالب حقیقت هرچه با تزکیه نفس تحت تربیت آنان به آن شخصیت‌های مقدس نزدیک‌تر شود و خالصانه از آنان اطاعت کند، سرچشمه‌های حکمت بر قلبش جوشش می‌یابد و می‌تواند آیات قرآنی را در مراتب بالاتر فهم کند که دانستن تنها ظواهری از قرآن هرگز راه نجات و هدایت را بر انسان نمایان نمی‌کند، همچنانکه علت انحراف و سرگشتگی پیروان ملل و نحل انحرافی اسلامی از جمله خوارج چیزی جز تفسیر به‌رأی و رهاکردن ترجمان حقیقی قرآن و درک صرفاً ظاهری قرآن نبود. علی(ع) می‌فرماید: «قرآن را به سخن در بیاورید و این قرآن هرگز با شما سخن نمی‌گوید اما من شما را از قرآن با خبر می‌کنم» (نهج البلاغه، خطبه ۱۵۸). به عبارت دیگر قرآن همواره به اندازه فهم مخاطب خود با او سخن می‌گوید و حقایقی که بالاتر از فهم مخاطب باشد از ابراز آن دریغ می‌ورزد؛ آنجا که گوش مخاطب برای دریافت پیام الهی آمادگی نداشته باشد قرآن ساکت مانده و از ابراز آنچه در نهان دارد خودداری می‌کند. اگرچه پر واضح است که قرآن بالذات هرگز ساکت نبوده و پیوسته با مخاطب مستعد و آشنای خود سخن می‌گوید. مسلم است مخاطبین مستعد و آشنای قرآن در درجه اول پیامبر(ص) و ائمه اطهار(ع) هستند که با حقیقت قرآن به مقام اتحاد رسیده‌اند و در درجات بعدی به نسبت نزدیکی و قرب انسان‌ها به ایشان در نتیجه تزکیه نفس و پاکی قلب و اخراج اغیار از دل و تحصیل علم از محضر آن بزرگواران و اطاعت محض از ایشان آنان نیز می‌توانند جزو مخاطبین حقیقی قرآن بوده و پیام الهی را از ورای آیات کریم آن تفهیم کنند که:

«لَا يَمَسُّهُ إِلَّا الْمُطَهَّرُونَ» (واقعه: ۷۹)

پدیده سکوت پیش از آن که به گوینده مربوط باشد با شنونده ارتباط پیدا می‌کند زیرا آنجا که گوشی برای شنیدن نباشد، کلام هر اندازه بلیغ و رسا باشد افاده معنی نمی‌کند (ابراهیمی دینانی، ۱۳۷۹: ۲۴۲). بدین ترتیب تنها تفسیر قرآن از طریق مذکور است که یقین الهی ایجاد کرده و می‌تواند در فهم قرآن و در نتیجه در تأثیر آن در شخصیت فکری و روحی انسان‌ها نقش بسزایی داشته باشد. در صورت ارتباط با قیم کتاب و حجت‌های الهی و استماع از آنان عقل از آنچنان رشد و شکوفایی برخوردار می‌شود که حقیقت دین را ادراک کرده، لایه‌های مختلف قرآن و کلام آن بزرگان را فهم می‌کند. تأکید قرآن بر تفکر و تعقل و تدبر به معنای اجتهاد شخصی و قابل اعتماد بودن درک ظاهری انسان‌های ناقص از قرآن نیست که انسان ناقص چه بسا بدون آن که خود بداند متأثر از جهالت‌ها، نفسانیات، خودخواهی‌ها، ظاهر بینی‌ها و... است که بر ادراکش از آیات الهی تأثیر بسزایی خواهد داشت. تفکر و تدبر در آیات الهی بعد از تعلیم و تبیین این آیات توسط معلمین حقیقی قرآن است. تنها این تفکر و تدبر منتج به نتایج الهی خواهد بود.

کتابنامه

قرآن کریم.

نهج البلاغه.

آملی، سید حیدر. ۱۳۴۷ش. جامع الاسرار و منبع الانوار. تهران: انستیتو ایران شناسی فرانسه.

ابراهیمی دینانی، غلامحسین. ۱۳۷۹. ماجرای فکر فلسفی در جهان اسلام. چاپ اول. تهران: انتشارات طرح نو.

ابن عربی. ۱۳۹۲ق. فتوحات مکیه (۵ سفر). تحقیق عثمان یحیی. قاهره: الهیه المصریه العامه الکتاب.

_____ بی تا. فتوحات مکیه (۴مجلد). بیروت: چاپ بولاق.

_____ . ۱۳۶۵ق. فصوص الحکم. تصحیح ابوالعلاء عفیفی. بیروت: بی تا.

استرآبادی، محمد امین. بی تا. الفوائد المدنیه. بی جا: دارالنشر لاهل البیت علیهم السلام.

بابایی، علی اکبر. ۱۳۸۱. مکاتب تفسیری. چاپ اول. تهران: سازمان مطالعه و تدوین کتب علوم انسانی دانشگاهها.

بحرانی، یوسف بن احمد. بی تا. الدررالنجهیه. قم: موسسه آل البیت لاحیاء التراث.

جوادی آملی، عبدالله. ۱۳۷۶ش. اسرار عبادات. چ هفتم. تهران: انتشارات الزهراء، تهران.

حاکم حسکانی، عبیدالله بن عبدالله. ۱۴۱۱ق. شواهد التنزیل. تهران: موسسه طبع و نشر.

حرعاملی، محمد بن حسن. ۱۴۰۳ق. الفوائد الطوسییه. قم: لمطبعه العلمیه.

_____ . ۱۳۶۷. وسایل الشیعه. چ ششم. تهران: مکتبه الاسلامیه.

سیدرضی، محمد بن حسین. ۱۳۶۸. نهج البلاغه. ترجمه و شرح علی نقی فیض الاسلام. تهران: انتشارات فیض الاسلام.

سیوطی، عبدالرحمن. ۱۴۰۷ق. الاتقان فی علوم القرآن. بیروت: دارابن کثیر.

شیخ صدوق. بی تا. عیون اخبار رضا. تصحیح سید مهدی لاجوردی. تهران: انتشارات جهان.

شیرازی، صدرالدین محمد (ملاصدرا). ۱۳۶۶ش. شرح اصول کافی. تصحیح محمد خواجهی. تهران: موسسه اطلاعات و

تحقیقات فرهنگی.

طباطبایی، محمدحسین. بی تا. المیزان فی تفسیر القرآن. قم: جامعه مدرسین.

طبرسی، احمد بن علی بن ابی طالب. ۱۳۶۸ق. الاحتجاج. نجف: انتشارات دارالنعمان.

طوسی، محمد بن حسن. بی تا. التبیان فی تفسیر القرآن. بیروت: داراحیاء التراث العربی.

_____ . ۱۳۸۰ق. رجال. قم: منشورات رضی.

عاملی، زین الدین بن علی (شهید ثانی). ۱۳۷۲ش. منیه المرید فی ادب المفید و المستفید. چ دوم. تحقیق رضا مختاری. قم:

انتشارات مکتب اعلام الاسلامی.

عفیفی، ابو العلاء. ۱۳۶۵ق. تعلیقه فصوص. بیروت: بی تا.

- فخررازی، محمد بن عمر. بی تا. *التفسیر الکبیر*. بیروت: دار احیاء التراث العربی.
- فیض کاشانی، مولی محسن. بی تا. *تفسیر الصافی*. بیروت: موسسه علمی.
- قمی، عباس. ۱۳۶۹. *مفاتیح الجنان* (منتخب). قم: انتشارات مسجد مقدس صاحب الزمان.
- کاشانی، عبدالرزاق. ۱۳۲۱ق. شرح فصوص. مصر: مطبعه عثمانیه.
- کلینی، محمد بن یعقوب. ۱۴۱۳ق. *اصول کافی*. بیروت: دارالاضواء.
- مجلسی، محمدباقر. ۱۴۰۳ق. بحار الانوار. بیروت: دار احیاء التراث العربی.
- محسنی نیا، ناصر. ۱۳۸۷. «مرثیه سرایی در ادب فارسی و عربی». *فصلنامه ادبیات تطبیقی*. سال دوم. شماره ۸. صص ۱۷۵-۱۹۳.
- محمدی ری شهری، محمد. ۱۳۶۲ش. *میزان الحکمه*. ج اول. قم: انتشارات مکتب الاعلام الاسلامی.
- معارف، مجید. ۱۳۸۵. *تاریخ عمومی حدیث*. چ ششم. تهران: انتشارات کویر.
- معرفت، محمدهادی. ۱۴۱۸ق. *التفسیر و المفسرون فی ثوبه القشیب*. مشهد: الجامعه الرضویه.
- _____ . ۱۳۸۴. *علوم قرآنی*. چ ششم. قم: موسسه فرهنگی تمهید.
- موسوی خمینی، روح الله. ۱۳۷۵ش. *چهل حدیث*. چاپ هفتم. تهران: موسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی.
- نیان، پروین. ۱۳۸۸. «تحریری نو بر مفهوم جبر و اختیار از نظر شیعه». *فصلنامه علمی-پژوهشی شیعه شناسی*. سال هفتم. شماره ۲۷. صص ۲۰۱-۲۳۰.
- همدانی، عبدالصمد. ۱۳۸۷. *بحر المعارف*. چ اول. تهران: انتشارات حکمت.

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی